

## یا باقی

### خرد جاودان

۱- آنچه که هست، نیست و آنچه که نیست، هست! پس در هر آنچه که هستی مباش و در هر آنچه که نیستی باش! تو همواره نیستی وگرنه اینسان حیران نمی‌بودی که چیستی!

۲- سرنوشت تو آنجا و آنگاهی رقم می‌خورد که تو را در آن هیچ اراده و اندیشه‌ای نیست. تو مخلوق ناجا و ناگاهی! و سپس در مکان و زمانی پرتاب می‌شوی تا مرگ و نیستی را دریابی و مشتاق حیات و هستی جاوید شوی و بازگردی! ولی اندکی بازمی‌گردند و مابقی بازگردانده می‌شوند. اراده تو در آمدن نیست بلکه در رفتن و بازگشتن است.

۳- همه دردها و اندوه و حزن آدمی ناشی از فناشدگی چیزهائی است که هست می‌نماید و دیگر نیست. فقط عاشقان فنا در این بربادشدگی به شور و مستی و سماع می‌آیند با خون‌دلی که می‌خورند به قدرت معرفت!

۴- اصل و عصاره دین و خداپرستی، رحمت و محبت و ستاری و حیا است و تعامل و صبوری بر همگان! جز مؤمنان حقیقی این معنا را نمی‌شناسند و با آن زیست نمی‌کنند و مابقی محبت را جز در چاپلوسی و فریب‌کاری و سلطه و خودپرستی نمی‌دانند. این کافران اهل محبت را دیوانه و بدبخت می‌خوانند.

۵- میزان راستی و درستی هر خرد و عقلانیتی جز جاودانگی و ابدیت معنای آن نیست. پس جاودانگی گوهره ذاتی خرد و میزان حقانیت آن می‌باشد. پس خرد حقیقی در جان انسانی پدید می‌آید که جاودانگی را در خود یافته باشد و با آن زیست کند و لذا از مرگ و نیستی هیچ هراسی نداشته باشد. پس شجاعت سخن از برجسته‌ترین ویژگی خرد حقیقی است و دلیری انسان خردمند دال بر جاودانگی خرد و حقانیت سخن اوست.

۶- و اما آیا عنصر جاودانه اندیشه آدمی که عنصر جاودانگی عالم هستی نیز می‌باشد جز خداوند خالق و سرمد کیست! لذا جز مؤمن کامل را خرد جاودانه نیست. همه اندیشه‌های بی‌خدا اندیشه‌هائی میرا هستند و اصلاً قادر نیستند که معنای جاودانگی را در اندیشه خود دریابند. مؤمنی که حضور خداوند را در دل و جان خود احساس و فهم می‌کند حامل نور جاودانگی و خرد جاودان است و البته بس اندکند چنین مؤمنانی الا مؤمنانی عارف و وحدت وجودی که خدا در جاویدگاهی درک می‌کنند.

۷- خرد بی خدا از ذات تهی است یعنی خرد بی حق است. و لذا هسته مرکزی خرد و اندیشه خردمندانه جز خدا اندیشی نیست یعنی کشف و درک حضور و اراده خدا در زندگی و جهان و جهانیان! خرد حاصل تعقل توحیدی است.

۸- خداوند عالمیان با هر کسی که او را بشناسد و بپرستد سخن می گوید و این سخن همان خردورزی انسان است خرد جاودان!

۹- خردورزی کارگاه تولید و کشف معانی و مفاهیم جاودانه است به گونه ای که اهلش را در ماهیتش جاودانه سازد که این واقعه ای است که انسان کامل الهی را می پرورد که معنای جاودانه اش را در جهان به میراث می نهد و این خود اوست که جهان را به ارث می برد و میراث جاوید خود می سازد و جهان هستی وجهی از وجود او می شود که انبیاء و اولیاء و عرفای بزرگ چنین انسان هائی هستند و در طول تاریخ پرورش دهنده انسان های جاودانه اند که این انسان های جاودانه به مثابه فرزندان جهانی - تاریخی این بزرگان هستند.

۱۰- خردورزی کارگاه خلق جدید انسان است به دست و اراده خودش که در جهان باقی می ماند: «هر کسی را بواسطه علمش آفریدیم!» قرآن- و این آفرینش جاودانه و اخروی است. توشه آخرت هم جز این نیست.

۱۱- خرد جاودان، عنصر جاودانه سازی انسان است و این گوهره جاوید جز استخراج هستی از نیستی و زندگی از مرگ نیست که در کلمه ال لا متبلور شده است. کلمه الله آن نور مطلقه خرد جاوید است که در آثار من گویا و شکوفا گشته است و لذا ذکر یا الله برترین اذکار و ارواح الهی است که جان آدمی را به نور خرد الهی منور می سازد و جاودانه می کند به شرط آنکه ذکر عارفانه و خالصانه و با تمنا و قلبی باشد و نه ورد!

۱۲- خرد جاودانه که از نور کلمه الله در جان اهلش شکوفا می شود استخراج کننده همه معانی و مفاهیم و معارف جاودانه است همچون صدق، عدل، رحمت، محبت، حق، شفاعت، آفرینش نو، احدیت، صمدیت، بی تائی، وحدت و سرمدیت!

۱۳- کفر نیز همچون ایمان یک معنای جاوید است که ابلیس مظهر آن در جهان است که سائر معانی جاوید را انکار نموده و لذا منکر خرد جاودان است ولی آنکه در کفرش نیز صادق و پایدار و جاوید بماند به نور خرد جاودانه نائل می آید و ایمان می آورد و هستی جاوید می یابد. همان طور که خود ابلیس نهایتاً از کفرش توبه کرده و ایمان می آورد.

۱۴- کافران صادق نیز چون مؤمنان علیرغم میلشان مشغول پرستش خداوند هستند هر چند که تعداد کافران صادق بس اندک است زیرا کفر امری بس شاقه و بلکه محال است. محال بودن کفر است که کفر را به ایمان متحول می سازد.

۱۵- خرد و تعقل حقیقی کارگاه تأویل هستی به نیستی است و سپس استخراج و خلق هستی نو از نیستی! و لذا ذات خرد خلاق و جاودان دیالکتیکی است دیالکتیکی که نهایتاً خود در ذاتش دیالکتیکی است. دیالکتیکِ دیالکتیک کمال خرد است.

۱۶- فهمیدن یعنی استخراج و تأویل نیستی از هستی و هستی نو از نیستی! فهمیدن امر جاودانه سازی است. و لذا انسان نافهم و بی خرد جاودانه، اسیر مرگ و فنا و هراس از تباهی و نیستی است و لذا موجودی حقیر و ترسو و بی هویت و سلطه‌پذیر و شقی و بی رحم است و دروغگو و خائن و بی وفا! ایمان، حاصل خرد جاوید است.

۱۷- آنچه انسان را دروغگو و تبه‌کار می‌سازد ترسش از مرگ و نابودی است. انسان صدیق کسی است که زندگی را از مرگ و هستی را از نیستی برکشد. صدق حاصل جاودانگیست! و جاودانگی حاصل خرد دیالکتیکی است.

۱۸- معنا و مفهوم و درکی که جاودانه و ابدی نباشد توهم و فریب است و حاصل خردورزی نیست همچون همه مفاهیم و عقول حاکم بر علوم و فنون و تمدن مدرن جهان که حاصلی جز بازیگری و بازیچه سازی بشریت نداشته است. بازیگری و بازیچگی تنها نتیجه عملی مفاهیم غیر جاودانه است و تمدن مدرن جهان سراسر بازیگری است و فریبکاری! از اقتصاد و سیاست و علوم پزشکی و اجتماعی و فلسفه‌ها تا هنرها و مذاهب جدید! امروزه کرونا، دروغ بودن عقل حاکم بر این تمدن را آشکار کرده است.

۱۹- هر آنچه که جاودانه نباشد توهم است در قلمرو ماده و معنا!

۲۰- خرد جاوید آنست که آدمی را جاودانه سازد یعنی بی نیاز از عالم و آدمیان! بی نیاز از هر کس و هر چیزی که آدمی را به وادی مرگ و نیستی و تباهی و در یوزگی کشاند.

۲۱- جهان هستی و عالم و آدمیان مخلوق از خودگذشتگی نور ازل وجود خداوند است که آن را تقوا می‌نامند یا عشق! پس درک عالم هستی و خردورزی درباره جهان جز به نور تقوا و عشق ممکن نمی‌شود زیرا این ذات ازلی و علت‌العلل به وجود آمدن عالم و آدم است. عشق ذات موجودات است و آن را کسی درمی‌یابد و به آن ملحق می‌شود که متقی باشد در درجات و شریعت دست گرمی مقدماتی در تقواست.

۲۲- آنانکه شریعت را هدف می‌سازند و می‌پرستند مثل کسی هستند که سوار بر خری به سوی مقصدی در حرکت است و در مسیر راه خرپرست می‌شود و عاقبت خرش را قربانی می‌کند و می‌خورد و هیچ و پوچ می‌شود. شریعت، مقدمه‌ای واجب بر خردورزی است اگر به قصد تقوا باشد ولی اکثر اهل شرع، شریعت را وسیله معیشت و رشوه به خدا و خلق قرار می‌دهند یعنی دین فروش می‌شوند و کفرشان آشکار می‌گردد. و خمینی یکی از مشهورترین این خرسواران خرپرست

خرخوار است که شریعت را تبدیل به خری مرده نمود که پیروانش از آن تغذیه می کنند و در خریّت مسخ می شوند. خرانی که کتاب شریعت و فقاہت حمل می کنند.

۲۳- شریعت دو روی دارد: خود و خدا! فقط متقین و عشاق حق بواسطه شریعت به خدا می رسند و مابقی به شیطان نفس می رسند و عقل و خردشان هم شیطانی و فریبکارانه و واژگونه و نابودگر است زیرا شیطان خصم انسان و ظهور جهان است. اینست که همه علوم و فنون بغی حاکم بر جهان مدرن ضد انسان، ضد طبیعت و ضد زندگی هستند یعنی شیطانی هستند.

۲۴- آنکه حامل خرد جاودانه و الهی است از نزد الله روزی می برد و همه امورات دنیویش نیز از همین کانون تأمین می شود. زندگی خود من حجتی بر حقانیت این ادعاست و در این عصر به مثابه معجزه ای بزرگ است. بزرگترین معجزه زندگی من، خود زندگی من است. همه مردان جاودانه خرد بزرگترین معجزات تاریخ بشرند یعنی مظهر جاودانگی خرد و جمال این جاودانگی هستند که انبیاء و اولیای الهی در رأس این مظاهر قرار دارند.

۲۵- خردورزی جاوید در اهلش موجب ظهور و بروز و مکاشفات خارق العاده و آسمانی و اساطیری می شود که از آن به کلی بی خبر بوده است. این تجلیات برای اطرافیان و شاهدان و شنوندگان و خوانندگان این حوادث موجب انقلابات و هوس ها و وسوسه های عجیب راست و دروغ می شود و قیامت نفس آنان را برپا و عیان می سازد. اندکی مؤمن و مرید می شوند و مابقی به تقلید بخیلانه می پردازند و رسوا می گردند و عاقبت بر بطالت اندیشه های فانی خود بیدار می شوند.

۲۶- اندیشه های جاوید در وجدان اهلش دارای اقتداری فراسوی مرگ و زندگی هستند و لذا صاحب شجاعتی بزرگند و برای اشاعه این اندیشه ها جانبازی می کنند و کل حیات گذرای دنیا را قمار می کنند. و این به معنای عشق به اشاعه جاودانگی در جان جهانیان می باشد. یکی از معروف ترین این اندیشه ها، آزادی اندیشه و بیان و انتخاب است.

۲۷- آزادی از جمله اندیشه های جاوید است، چرا؟ زیرا آزادی انسان را از اسارت در مکان و زمان و شرایط می رهاوند و این عین جاودانگی است چرا که آنچه که جاودانگی را مختل می سازد اسارت در شرایط و مکان و زمان است پس آزادی شاهراه جاودانگی است. و آزادی از اسارت شرایط و مکان و زمان جز از طریق الحاق به نور جاودانگی حق حاصل نمی شود و این الحاق حاصل تعقل و تأمل مستمر در ذات جاودانه حق است که خود سرمنشأ مطلق آزادی است.

۲۸- و اصل اسارت انسان چیزی جز اسارتش در اراده فردی نیست اسارت در من و منیت! و تقوا تمرین فائق آمدن بر من است. این منیت است که آدمی را به بند اسارت مکان و زمان و شرایط می کشاند منی که مخلوق تن و تن پرستی است. زیرا این تن است که اسیر مکان و زمان و شرایط است. تن اسیر من است و «من» جز اراده فردی و خواستن و نخواستن نیست. و رهائی از این اراده سرآغاز خرد جاودانه است. پس خرد جز جلال و جمال و کمال هستی نیست در تسلیم و رضا!

۲۹- خرد حاصل ارتباطی عاشقانه است با انسانی جاودانه و الهی! جاودانگی همان عشق به انسان کامل و کمال انسان الهی است. و منطق این عشق هم خردی جاوید است.

۳۰- خرد نور رسالت خداوند خالق در اشرف مخلوقات اوست تا او را همچون خود سازد همان طور که همو خود نور مطلق خرد است خردی آفریننده که همه مخلوقات خویش را جلوه‌های خرد خود نموده است در مراتب ظهور!

۳۱- ماده تجسم نهائی خرد در جهان است و لذا عالم ماده نیز جاودانه است در اطوار و اشکال گوناگونش! همان طور که ماده فشرده و تجسم نور است و نور هم جز نور خرد نیست که عاقبت جاودانه جهان می‌باشد جهانی که تجلی جمال خرد و مراتب آن است.

۳۲- انسان بی تقوا و بولهوس به نور خرد دچار مالیخولیا و امر مشتبه شده و کوس انالحق زده و رسوا و پوچ می‌گردد و عاقبت اگر نه به اختیار از روی جبر و عذاب‌هایش بر مقعد تقوا می‌نشیند و صاحب خرد را تصدیق می‌کند هر چند از روی نفرت و عداوتش!

۳۳- خرد و ایمان و تقوا همواره در هر مرتبه‌ای همسو هستند و در بشر گرده می‌آیند. پس هر کجا و در هر کسی این سه را یکجا و همسو نیافتی بدان که مکر و نفاق در کار است که در جباریت و ظلم رسوا می‌شود. همواره انسان خردمند و متقی انسانی آزادی‌بخش و عادل و مهربان است که مخالفش را همان قدر دوست می‌دارد که موافقش را! و بلکه با موافقانش سخت‌گیرتر است تا مقلد نشوند.

۳۴- تقلید بزرگترین آفت خرد است و بسترش بی‌تقوایی و جاه‌طلبی است و سلطه‌ورزی! دزدان خرد برپاکننده پلیدترین فتنه‌ها بر روی زمین هستند که بدترین این دزدان ملایان مذاهب هستند که خرد حق را به تجارت گرفته و به فریب و سلطه بر مردم پرداخته‌اند که پلیدترین این ملایان کسانی هستند که در وادی خرد عرفانی به فتنه‌گری می‌پردازند که دجال‌ترین اینان در عصر ما خمینی است که سیاه‌ترین لکه ننگ بر دامن شریعت و معرفت است.

۳۵- جاه‌طلبی و ریاست‌پرستی در وادی خرد به مراتب هولناک‌تر از ثروت‌اندوزی در این وادی است. و لذا بزرگترین خصم خرد و خردورزی در جامعه، استبداد و بخصوص استبداد ایدئولوژیکی و مذهبی است.

۳۶- آنکه در قلمرو دین و خرد و معرفت و حکمت در جستجوی حکومت و سلطه است خود ابلیس در صورت بشر است. و بشر ابلیسی موجودی واژگونه است یعنی عقلانیت در او وارونه است یعنی موجودی ضد حق و ضد معنا و ضد ارزش است منتهی در لباس الفاظی مذهبی و عرفانی و عاشقانه! او انسانی ناکس است و ناکس در لفظ قرآنی به معنای واژگونه است: منکوس!

۳۷- آنکه جنگ و فتنه به راه می اندازد و مشتاق تداوم آن است کذاب و ظالم است زیرا نمی خواهد در آرامش و صلح هیچ حقیقتی آشکار شود زیرا موجب رسوائی اوست.

۳۸- آنکه داد و عربده می کشد و تشنج آفرینی می کند به دلیل عصبی بودن و بیماری نیست بلکه به دلیل کذاب بودن اوست. همه کذابان و ظالمان عصبی و متشنج هستند زیرا دروغ و ستم وجود اهلش را دچار تناقض و تفرقه و نفاق نموده و جانش بی قرار و بی بنیاد است زیرا مقعد و کانون اتکاء وجود، صدق و راستی است. انسان کذاب دائماً احساس نابودی می کند و لذا همواره در هراس و تشنج است.

۳۹- پس بستر و اساس خرد همانا صدق است. یک فرد و جامعه کذاب فاقد عقل و آرامش و عزت است یعنی فاقد وجود است.

۴۰- صدق از اصول اساسی اخلاق دینی در سراسر جهان است و محور شریعت الهی! و این اصلی واجب برای ورود به وادی خردورزی و معرفت است. پس اخلاق دینی همان اخلاق عقلانی و عارفانه است و انسان بی دین را به این وادی راه نیست حتی اگر افلاطون و ارسطو باشد. فلسفه خرد غیردینی است و لذا عاقبتی جز کفر جهانی به بار نیاورده است زیرا منطقیش علت - معلولی است که منکر جهان تکوینی است و اسیر ظلمت دهر و تاریخ می باشد که در آخرالزمان از هم می پاشد و پوچ می گردد. در خرد صدیق و دینی، علتی جز خدا نیست و معلولی هم جز او نیست. اوست علی عظیم و علی کبیر و علی حکیم و...! اسم علی در قرآن بیانگر معنای علت است.

۴۱- اساسی ترین و واجب ترین موضوع خرد همانا دین و تقوا و ارزش های اخلاقی همچون صدق و وفا و پاکدامنی و عدالت و باورهای دینی همچون توحید و معاد است. تا این موضوعات به نور خرد و تعقل درک و باور نشود دین و تقوا در جان آدمی نهادینه و تبدیل به وجدان عارفانه نمی شود و اساس خرد پی افکنده نمی شود. زیرا اصل اساسی اخلاق دینی و عقلانی همانا صدق است. کسی که بر صدق زیست نکند نمی تواند تفکری راست و درست داشته باشد و بلکه عقلش براساس توجیه مکر و دروغ و ریا و خیانت و ظلم پایه ریزی می شود و این همان تعقل واژگونه است که آدمی را شیطان صفت و سرنگون و دیوانه می سازد.

۴۲- پس انسان غیر مؤمن و بی تقوا را با خرد و عقل کاری نیست و او بازیچه توهمات و جنون است.

۴۳- مؤمن حقیقی کسی نیست که فقط عبادت می کند زیرا ابلیس هم عبادت می کند و در عبادت از آدمی قدیم تر است. بلکه مؤمن حقیقی کسی است که دروغ نمی گوید و خیانت نمی کند و حرام نمی خورد و بدین گونه است که تدریجاً دلش به سوی حق می گراید و عابد می شود که عبادتی قلبی و روحانی است و نه وردی و نمایشی و ریائی!

۴۴- وای بر کذاب حرام خواری که فلسفه و عرفان و نماز می خواند او بزودی خلیفه شیطان می شود که رسالتش توجیه و تقدیس دروغگوئی و خیانت و فساد و جنایت است و در عصر ما کسی چون خمینی اسوه این رسالت شیطانی در میان مسلمین است.

۴۵- اصلاً آن اندیشه و نوع تفکری که در ذاتش در عطش یگانه سازی و جاودانه بینی معانی و پدیده ها نباشد از نور خرد و تعقل تهی است و جز وهم و هذیان و تبدیل مفاهیم در خدمت توجیه و تقدیس نفس نیست. این شیطنت اندیشه و اندیشه ضد اندیشه است که آدمی به باطن گاو و خر و سگ و خوک و حشره می پرورد. بنگرید به این همه حیوانات و حشرات و خزنده و درنده که روزی بشر بودند و بدون خرد مردند و صورت باطن خود را پذیرفتند و مسخ شدند.

۴۶- امروزه ما ایرانیان یکی از بی خردترین قوم روی زمین شده ایم چرا که در دروغ و ریا و چاپلوسی و توهم و خودفریبی غرق گشته ایم زیرا بزرگترین خصم خرد، دروغ پردازی است که در صورت ریاکاری و چاپلوسی و مکر و نفاق دینی بروز می کند. دروغ پردازی هم خصم عقل است و هم ایمان! زیرا تا ایمان به جاودانگی و یگانگی نباشد عقل قدرت خلاقیت ندارد. ایمان، اساس خرد و عقلانیت است. انسان ترسو و بزدل از هر تعقلی بیگانه و فراری است. شجاعت جوهر عقلانیت است.

۴۷- برخی به من می گویند که هیچ کس به اندازه شما با خرافات حاکم بر جامعه سنتی و مدرن مبارزه نکرده است ولی هیچ کس هم به اندازه شما از حقایق و مکاشفات ماورای طبیعی و غیبی و آسمانی سخن نگفته است. این تناقض چگونه قابل توجیه و توضیح است. بخصوص اینکه عمده جاذبه آثار شما امور ماورای طبیعی است نه امور عقلانی!

۴۸- آدمی به میزانی که در فهم و حل مسائل مادی و دنیوی زندگیش به بن بست می رسد رویکردی متافیزیکی و غیبی و باطنی و روحانی می یابد که این رویکرد یا از راه تفکر و تعمق و مکاشفات درونی است و یا با توسل به فوت و فن و مکر و رجوع به دلالتان امور غیبی که آشکارا افرادی شیاد و فاسد و مجنون و معلوم الحال هستند و با پرداخت مبلغی سعی می کند مشکل خود را حل کند که هرگز هیچ گشایشی هم پدید نمی آید و فرد خود دچار انواع اختلالات روانی می شود و در ذلت و حقارت غرق می گردد. در حالی که یک انسان اهل مکاشفات و باورهای ماورای طبیعی و غیبی و عرفانی، انسانی متکی به نفس و عزیز و بی نیاز است. بنابراین تشخیص امور خرافی از امور روحانی و عرفانی بسیار ساده است و حداقل صداقت در این تشخیص کفایت می کند. آنکه به دام خرافات می افتد و تباه می شود خود انسانی مکار و کذاب و فریبکار است. هیچ کس نمی تواند عقل دیگری را بازپچه و تباه سازد الا اینکه خود آدمی پیشاپیش عقل خود را وارونه کرده و روانش را در انواع فریب و دروغ سیاه کرده باشد و کور و کر شده باشد. همه قربانیان خرافه پرستی افرادی به غایت مادی و دنیاپرست و بولهوس و فاقد اخلاق هستند. انسان راستگو و صدیق هرگز دچار خرافه نمی شود. آنانکه به بهانه مبارزه با خرافه با اصل دینی و حقایق غیبی و روحانی ستیزه می کنند خودشان افرادی کذاب و بی اخلاق و فاسدند و عمری در فریب ها تباه شده اند و چه بسا خود آدمیانی سخت خرافی بوده اند و به جای انتقاد از خود می خواهند علت فریب خوردگی

خود را به گردن خدا و رسول و دین و حقایق ماورای طبیعی بیندازند. اتفاقاً تنها راه نجات از خرافات و توهّمات رویکردی اخلاقی - روحی - عرفانی - باطنی است زیرا عصر مدرن، عصر انواع بن‌بست‌های علمی و مادی و فنی و اقتصادی و سیاسی است و کسی که راه خروج از آن را به‌درستی به‌سوی حق نیابد در این بن‌بست‌ها به تب‌هکاری و جنون و جنایت و افسردگی و خودکشی دچار می‌شود زیرا تمدن مدرن هیچ پاسخ و راه‌حلی برای مسائل روانی و باطنی و اخلاقی و هویتی بشر مدرن ندارد.

۴۹- کسانی که حقایق و امور ماورای طبیعی و روحی و عرفانی را غیرعقلانی می‌خوانند کمترین آشنائی با این امور ندارند. اتفاقاً عقلانی‌ترین منطق و خرد جاودانه در حقایق متافیزیکی و عرفانی حضور دارد. تعریف این منکرین از عقل و خرد بیشتر از محاسبات ریاضی و معادلات فیزیکی نیست. عقل این کافران از جدول ضرب و چند فرمول هندسی و ریاضی و فیزیکی و آماری و اقتصادی فراتر نمی‌رود. و لذا در نظر اینان، عقل کل همان کامپیوتر است و اینان خدائی جز کامپیوتر نمی‌شناسند. اینان احمقان عصر جدید هستند و دیوانگانی که بواسطه تکنولوژی جدید مسخ و هیچ و پوچ گشته‌اند. ابتلائی به خرافات عذاب کفر و انکار توحید و اخلاق و معاد است. به آسانی می‌توان دریافت که پیروان مذاهب و مکاتب خرافی حداقل اعتقاد و ایمان دینی و اخلاقی ندارند.

۵۰- کسی که دین و معارف دینی را به خدمت ریاست و معیشت و سیاست و ثروت‌اندوزی می‌گیرد دچار خرافه می‌شود. کسی که دنیا را به خدمت دین می‌گیرد مؤمن است و آنکه دین را به خدمت دنیایش می‌گیرد منافق است و اسیر خرافه می‌گردد که عذابی عظیم است. زیرا خرافه، عقل را تباه می‌سازد و اراده را ویران می‌کند.

۵۱- دینی کردن دنیا یا دنیوی کردن دین! اولی به‌سوی حق هدایت می‌کند و دومی به‌سوی ابلیس! اولی عارف می‌شود و دومی دیوانه‌ای خرافی! منظور از دینی کردن دنیا، رنگ و لعاب و آویزه‌های شرعی و نمایش دین نیست بلکه تأویل روحانی و عرفانی و عقلی و توحیدی دنیاست. و این عین دمیدن روح است در کالبد دنیا! و اما دنیوی کردن دین به تمام و کمالش در جمهوری اسلامی ایران و مکتب خمینی به عرصه ظهور رسیده است و لذا ما او را یک دجال واقعی می‌دانیم که مظهر ابلیس است و لذا عداوت خونین او با جریانات فکری و اسلام عقلانی واضح‌ترین حجت دجالیت و ابلیسیت اوست.

۵۲- واضح‌ترین نشانه دنیوی کردن دین، لباسی است که ملایان مذاهب بر تن دارند و بدین‌وسیله ارتزاق و ریاست دارند. بزرگترین دشمنان ایمان و عقل در طول تاریخ ملایان مذاهب بوده‌اند که در صف مقدم جنگ با انبیاء و اولیای الهی قرار داشته‌اند. اینان با هراساندن مردم از مرگ به قدرت رسیده‌اند و لذا سلاطین مرگ و عزا هستند و دشمنان حیات و هستی جاوید! و مردمی که از مرگ می‌ترسند به دام ملایان می‌افتند یعنی کافران! انسان مؤمن هرگز از مرگ نمی‌ترسد! خرافه حاصل جنگ و انکار کافران با دین خداست. خرافه، رجعت‌واژگونه و شیطانی به دین است جهت نجات از عذاب‌هایی که خود حاصل کفر و انکار است. و این عبرتی بس عظیم و قابل تأمل است از برای اهل معرفت!



۵۳- دین خدا، راه و روش رسیدن انسان به عقل و حکمت و معرفت الهی و احیای خردورزی و برپائی وجدان و خلاق کردن قدرت آفرینش در بشر است. هر که دین را به قصدی غیر از این بگیرد دچار نفاق و فساد و عذاب عظیم می‌گردد و در درک اسفل السافلین سقوط می‌کند. هر که با دین خدا بازی کند بازیچه شیاطین شده و هلاک می‌گردد.

۵۴- خدا، انسان را آفرید تا جانشین خود سازد یعنی الهی شود. و دین راه و روش الهی شدن بشر است. و الهی شدن یعنی رسیدن به همه صفات الهی همچون خلاق، حکیم، علیم، مقتدر، غنی، یگانه، بی‌نیاز، بی‌تا، سرمد، بار، عزیز، لطیف، ابداع‌کننده، رحیم، قدار، صادق، عادل، حیات‌بخش، سلیم، راضی، شکور، عاشق و و... .

۵۵- الفبای خردورزی و عقلانیت و معرفت و علم و حکمت، تفکر و تأمل در ذات معانی و حقایقی است که در اسماء و صفات الهی در فطرت انسان نهفته است چرا که همو فرموده که فطرت بشر را از فطرت الهی خودش قرار داده است. ولی زمینه نفسانی و روحانی این تفکرات و تأملات فطری در خویشستن همانا تقوای فزاینده است: «ای هل ایمان تا می‌توانید تقوا ورزید!» قرآن- پس تقوا دارای مراتب و درجاتی بی‌انتهاست همان‌طور که ذات الهی در بشر! «ای اهل ایمان اگر تقوا پیشه کنید خداوند شما را تعلیم می‌دهد!» قرآن- این تعلیم همان علم اسماء الله است.

۵۶- همان‌طور که قرآن کریم مکرراً تصریح کرده است فقط اهالی تعقل هستند که به دین خدا راه یافته و به حقایق و اسرار هستی آگاه و بینا شده و از آلودگی‌های حیات دنیا پاک می‌شوند.

۵۷- توحید، راه خردورزی است و تقوا هم روش آن است و لقاءالله هم مقصود خرد است که به‌مثابه دیدار با جلال و جمال حقیقت می‌باشد که سرچشمه خرد است.

۵۸- و اما تقوا به‌عنوان بستر اجرائی رشد عقلانی، قلب این کارگاه است و محور این تقوا به‌معنای حذر کردن از خود و خودپرستی دنیوی جز پاک کردن امیال و افکار و اعمال خود از تاریخ و وراثت و نژاد و نژادپرستی نیست زیرا کارخانه من و منیت مادی و دنیوی است. و این عین رهائی از جبرها و اسارت‌هاست زیرا اساس هر جبری، جبر تاریخی و وراثتی و نژادی و ژنتیک است. همان‌طور که ذات هر اسارت و جبر و محدودیتی، زمان و مکان است. و زمان فردی هر انسانی همان تاریخ نژادی اوست و مکانیت این جبر هم خانواده و قوم و شهر و وطن است. از این‌روست که در قرآن کریم و سنت انبیای مرسل، هجرت از زادگاه و خروج از نژاد از واجبات اولیه و مقدم بر ایمان و دین‌داری می‌باشد. این خروج عین خروج از عرصه جبر و ظلمت و کفر است و زمینه همیشگی تقوا و نیاز ذاتی از خودگذشتگی فرهنگی، معیشتی، عاطفی و عقیدتی می‌باشد. زیرا حتی مذهب و توحید و عقلانیت موروثی هم ظلمت است.

۵۹- پس بنیاد و بستر اخلاقی خردورزی همانا مبارزه مادام‌العمر با تعلقات و بستگی‌ها و وراثت‌های نژادی و نژادپرستی است. و این همان برحذر ماندن و مبارزه با «شجره» است که القای ابلیس در بشر می‌باشد که ضد عقل و ایمان و الهیت انسان است.

۶۰- انسان بی تقوا و خودپرست، موجودی فاقد عقل است و انسان بی عقل فقط بی عقل نیست بلکه ضد عقل است همچون دیو وارونه کار در شاهنامه فردوسی! امروزه اکثر مردمان را این گونه واژگونسالار می بینیم! امروزه انسانی که دارای حداقل تقوا و عقلانیت باشد خود را در یک دیوانه خانه می یابد و لاجرم به سوی انزوا و بلکه خروج از جامعه می رود زیرا این اوست که از طرف عامه مردم متهم به جنون می شود: «تا مردم شما را دیوانه نخوانند ایمان در شما خالص و کامل نشده است!» رسول اکرم (ص) -

۶۱- و این گونه است که انسان کامل که مظهر تقوا و ایمان و عقل کامل است یعنی مظهر کلمة الله است در انزوای کامل و خارج از خلق زیست می کند و در عین حال که در میان مردم است ولی غایب و ناشناخته است. و این راز غیبت امام زمان است.

۶۲- امروزه تکنولوژی مدرن و بخصوص ارتباطات جدید به کلی حتی عقل حیوانی و غریزی بشر را مسخ و واژگونه ساخته است. این تکنولوژی که تماماً سربرآورده از دوزخ نفت و پتروشیمی و فیزیک ذره ای و ژنتیکی است عصاره علوم و عقول علیتی می باشد که علت خود یعنی انسان را تبدیل به معلول و بنده خود ساخته است و این اساس واژگونی بشر مدرن است با عقل و احساس و اراده ای واژگونه! و پرستندگان این واژگونسالاری هم تبهکاران و فاسقان و مفسدین و اشقیاء هستند که پلیدترینشان در لباس دین مخفی شده اند که امروزه در کشور ما حکومت می کنند و کل کشور را قربانی جنون تکنولوژی پرستی و اتم پرستی خود کرده اند و دجال همان ظهور ابلیس واژگونسالاری تکنولوژیکی در لباس دین و اسلام است.

۶۳- این تمدن مدرن در نابخردی و جنون غرق شده و همه پیروان و پرستندگانش را به نابودی کشانده است. که عصر کرونا نقطه عطف ظهور آشکار این نابودسازی است و نیز ظهور جهنم آخرالزمان در عصری که محور حیات و هستی اش نفت است و نفت ماده اصلی جهنم می باشد همان طور که همه پرستندگان و اهالی این جهنم غذائی جز نفت ندارند.

۶۴- بشر مدرن، نفس خودش را خدا قرار داده و می پرستد یعنی در نهایت شرک است که خداوند او را نجس خوانده است. امروزه در سراسر جهان شاهدیم که کثافت و نجسی و فساد عالم را فراگرفته است. و این حاصل فقدان عقل و خرد است: «تعقل کنید تا خداوند شما را پاک سازد!» قرآن - زیرا آدمی با اندک تعقل در نفس خودش می بیند که نه تنها خدا نیست بلکه موجودی بی وجود و نابوده است. آنکه این نابودگی را در خود دیده و تصدیق نمود به کمال تقوا رسیده و لایق خرد و علم و حکمت الهی می شود و از او وجود می یابد.

۶۵- آیا براستی میزان راستی و درستی خرد و عقلانیت چیست؟ آیا به جز انسان میزان دیگری وجود دارد؟ بقول علی (ع)، میزان هر چیزی انسان است. یعنی هر باور و راه و روشی که موجب عذاب و ذلت و فساد و تباهی و اسارت انسان شود نابخردانه و جاهلانه است. دین خدا هم برای سعادت بشری آمده است و لذا متکی به عقلانیت و حکمت است و کتاب خدا هم مستمراً اهل ایمان را دعوت به تعقل کرده و راه دین را مختص عقلاء می خواند و فقط عاقلان را اهل دین می داند.

۶۶- انسان کامل که مظهر کمال خرد است به‌سوی انزوا و تنهائی فزاینده می‌رود تا آنجا که نهایتاً فقط او می‌ماند با خدایش! و او خلیفه خدا در عالم ارض است یعنی مظهر عقل الهی در جهان است. و این هدف خدا از آفرینش آدم و مقصود دین او بر زمین است.

۶۷- آنانکه آثار و معارف ما را به‌طور سطحی و دمدمی و به نیت سلطه‌گری می‌خوانند به نوعی ادراک داعشی می‌رسند که گوئی این تمدن جهنمی را بایستی نابود کرد. در حالی که ما جز شناخت جهان قصد دیگری نداریم و نابودی این تمدن کافران و دوزخی را در ذات خودش و به دست خودش می‌دانیم زیرا کافر ذاتاً خود - برانداز است بی‌آنکه بر این خودبراندازیش آگاه باشد. استنباط داعشی از قرآن کریم و روایات دینی نیز به همین صورت مذکور رخ می‌نماید. «جز پاکان به قرآن راه نمی‌یابند.» قرآن - و پاکان کسانی هستند که از من و منیت و هوای نفس خود پاک شده‌اند. و مابقی در قرآن به خسران عظیم و رسوائی نائل می‌آیند. و این یک راز عظیم الهی در کتاب اوست.

۶۸- قرآن، ظهور عقل الهی است و کسانی به این عقل دست می‌یابند که در عطش حقیقت باشند نه تجارت و سیاست و ریاست!

۶۹- عشق نیز در هر مرتبه‌ای از تجلی و جلال و جمال حاصل مرتبه‌ای از خرد و عقلانیت و معرفت و ادراکی است که قلبی و روحانی شده است و چشم و گوش و هوش دل را به جمال معبود منور کرده است. بزرگترین عاشقان تاریخ، عارفان بوده‌اند هم در عشق حقیقی و الهی و هم در عشق مجازی و جنسی! زیرا ادراک حسی آنها نیز برترین ادراک است و از لطیف‌ترین شنوائی و بینائی و بویائی و چشائی و لامسه برخوردارند.

۷۰- کل قرآن کریم کلام انسان کامل به‌عنوان خلیفه خدا و مظهر کلمة‌الله است. هرگز الله نمی‌گوید بسم الله الرحمن الرحیم. این انسان کامل است که چنین سخن می‌گوید.

۷۱- خردورزی و تعقل راه و رسم نفوذ در جهان و احاطه بر آن است به‌مراتب! و لذا راه و رسم رشد و توسعه ظرفیت‌های وجودی بشر است. پس آنکه خردمندتر است از آنجا که با تفاوت و از خودگذشته‌تر نیز هست با سائر مردمان هم صبورتر و مهربان‌تر و لطیف‌تر است. زیرا شقاوت ناشی از حقارت و ترس از جهان و جهانیان است. آنکه وحشی‌تر است در مانده‌تر و حقیرتر و ترسو تر است به همان درجه که جاهل‌تر است و به همان درجه خرافاتی‌تر نیز هست و دینش جز خرافه نیست.

۷۲- بنابراین جهل و خرافه و شقاوت و حقارت و بولهوسی صفاتی همجنس و همسو هستند و همگی محصول کفر و انکار نسبت به جهان و جهانیان می‌باشند و معلول اراده به نفهمیدن!

۷۳- پس زورگویان و ظالمان و مستبدین با هر درجه علمی و عنوان دینی و فلسفی را مطلقاً تهی از هر خرد و عقلانیتی بدان چه ارسطو جهان‌خوار باشد یا خمینی آدم‌خوار! زیرا آزادی عنصر ذاتی خرد و عقلانیت جاوید است و لذا هر امری که

در نقطه مقابل آزادی قرار گیرد دچار ابطال می شود چه دین باشد چه عدالت! دینی که در نقطه مقابل آزادی قرار می گیرد مذهب شرک و نفاق است و آن عدالتی که در نقطه مقابل آزادی قرار می گیرد تساویگری است نه عدالت! زیرا عدالت همان هویت احدی و بی همتای آحاد بشر است پس دقیقاً ضد تساویگری و مشابه سازی است. آزادی امر اول توحید و عدالت است. عدالت ظهور توحید است که حاصل آزادی عقیده و اندیشه بیان و انتخاب است.

۷۵- آزادی اندیشه و بیان و انتخاب، اجر تقوا و ایمان توحیدی است.

۷۶- آزادی مبدأ و مقصد خرد است با روش تقوائی و روش شناسی و منطق دیالکتیک توحیدی! آزادی - خرد - تقوا - دیالکتیک توحیدی! این چهار رکن جاودانگی انسان در جهان است جاودانگی الهی و خلاق که مصداق رستگاری بزرگ است.

۷۷- سیر تعقل و مراتب خردورزی سراسر مراحل و مقامات جهاد نفسانی و اجتماعی و عقیدتی است. اگر تقوا بستر عملی عقلانیت است به معنای دوری از باطل و ظلم و فساد و طاغوت و فسق است که دل و روح اهلش را به سوی حق تعالی راه می نماید. پس عقل و علم هرگز پشت درب های بسته و در لابه لای کتاب ها و مدارس و مکاتب حاصل نمی آید. «خداوند اهل تقوا را در نزد خود تعلیم می نماید.» قرآن کریم- و تقوا سراسر جهاد و مبارزه با ظلم و تجاوز و فسق است که دانشگاه عقل و علم حق می باشد. بنابراین با عمری مطالعه و تحصیل آثار بوعلی و افلاطون و ملاصدرا و سهروردی و ابن عربی و مولانا لزوماً ذره ای عقل و علم و معرفت عاید نمی گردد و جز دیو تکبر و دجالیّت پروار نمی شود و شیطانی که کوس انالحق می زند همچون خمینی و مطهری و امثالهم!

۷۸- خرد موجب رضایت انسان خردمند از جهان و جهانیان و خویشتن است در مراتب خرد و رضایت! و اگر در جهت تغییر و انقلاب زندگی خود یا دیگران کاری می کند از عشق است نه نفرت!

۷۹- بزرگترین نشان بیرونی خرد، صداقت و شجاعت است که برخاسته از قدرت ایمان و یقین قلبی است. از این رو ایمان و خرد جدائی ناپذیر است همان طور که کفر و جهل و دروغگوئی و بزدلی!

۸۰- عصر جدید بر حسب ادعا تماماً عصر آزادی خواهی و عدالت طلبی و عقلانیت و تجدد است. ولی آیا برآستی در طی این چند قرن اخیر چندتا کتاب اساسی درباره ذات آزادی و عدالت و عقل و مدرنیته تألیف شده است؟ پس از کانت و لاک و نیچه و هیوم و میل و مارکس دیگر احدی درباره این مسائل بنیادین کلامی حرف جدید نگفته است. امروزه هیچ تعریف روشن و معقولی درباره آزادی و عدالت وجود ندارد همان طور که درباره عقلانیت وجود ندارد. این واژه ها همچون اساطیر کهن و آسمانی هستند که کسی حق نزدیک شدن به ذات آنها را ندارد. جز ما احدی این مفاهیم ذاتی را تعریف نکرده است.

۸۱- تعقل جز تعریف کردن نیست تعریف چیزی بواسطه چیزهائی دیگر! زیرا هیچ چیزی بواسطه خود آن چیز قابل تعریف و توصیف نیست. پس تعقل و تعریف چیزی به معنای تبدیل آن چیز است به چیزهائی دیگر! تعریف و تعقل همان غیرکردن چیزهاست. به طور مثال: آزادی یعنی رهائی، بی نیازی، استقلال، قدرت، ثروت و...!

۸۲- حال برگردیم بر سر اصل همه موضوعات خردورزی و تعقل و تعریف! یعنی خود خرد و عقل و معرفت! خرد یعنی تعقل، یعنی تعریف، یعنی تبدیل، یعنی تغییر، یعنی کلمه به کلمه نمودن! یعنی واژه‌هائی مترادف و متضاد قرار دادن برای یک واژه و معنا!

۸۳- چرا هیچ چیزی به خودی خود برای خودش قابل تعریف و توصیف نیست و بواسطه الفاظ و معانی و جبرهای دیگری تعریف و معنا می‌شود؟ آیا این بدان دلیل است که هر چیزی غیر از خودش می‌باشد یا این خود انسان است که غیر خویش است و برای فهم هر چیزی مجبور است که به غیر خویش رجوع کند. پاسخ به این راز به مثابه پاسخ به سراسرار عالم و آدم است.

۸۴- هیچ چیزی خودش نیست بلکه خداست. و جز خدا هیچ نیست! و فقط خداست که خود است و مابقی بی خود و غیرند الا اینکه به خدا تعریف و تأویل و شهود شوند. این محور هر اندیشه‌ای خردمندانه و معقول و توحیدی و جاودانه است.

۸۵- تعقل یعنی به دست آوردن، کسب کردن، مسلط شدن، صاحب اراده گشتن، احاطه یافتن! به دست آوردن و کسب کردن چه چیزی؟ مسلط شدن و صاحب اراده گشتن بر چه چیزی؟ احاطه یافتن بر چه چیزی؟ بر هر چیزی که در حریم ذهن و احساس وارد شود و نیز بر خود و بر کل جهان! پس تعقل کارگاه وجودیافتن است و صاحب وجود شدن و موجود گشتن! موجودی یگانه و بی نیاز و بی تا و جاودانه!

۸۶- عقل و اخلاق، امر واحدیست. اخلاق همان اخلاق عقل است. از این روست که عقل و ایمان نیز جدائی ناپذیرند و بدون یکدیگر قابل تعریف نیستند.

۸۷- تعقل به معنای دریافت جاودانه حسی از هر چیزی است و به تعداد حواسی که امکان فعالیت دارد: دریافت شنودی، دریافت شهودی، دریافت بویائی، دریافت چشائی، دریافت لمسی! ندائی جاوید، سیمائی جاوید، بوئی جاوید، مزه‌ای جاوید، لمسی جاوید!

۸۸- معقول کردن هر چیزی، جاودانه ساختن آن در قلمرو ادراک و هوش و حواس و بیان است و این همان الهی نمودن امور و اشیاء است. پس ذات عقل، وحدت وجود است.

۸۹- خرد جاوید همان عشق است و وفای ابدی به معشوقی ابدی که گوهره این خرد است و ادراک!

۹۰- عقل یعنی یافتن! یافتن چی؟ وجود! و وجود هر چیزی جز شعاعی از نور حق نیست و جز وجود خداوند نیست. پس تعقل یعنی خدایابی در جهان و وجودیابی ابدی در هر چیزی! پس تعقل یعنی یافتن خدا در هر چیزی!

۹۱- اهل خرد جاوید بایستی تا اعماق ذات مرگ و نیستی را در حیات این دنیا درک و تجربه کند تا بتواند به نور خرد جاوید در اعماق جانش برسد. یعنی بیماری فزاینده و فقر و فاقه بستر دائم این مکاشفه است. ال از لا برمی خیزد و ال لا که نور ذات جاودانه خرد و وجود است حاصل کشف حیات از مرگ است و هستی از نیستی! ال لا، کلمه‌ای است که نور خرد جاودان و هستی ابدی را از جان آدمی می‌جهاند.

۹۲- خرد و خردورزی ممکن نیست مگر اینکه بر ذات دیالکتیک ال لا استوار باشد و در جهت یگانه‌سازی بود و نبود هر امری تلاش کند یگانه‌سازی و نه برابرسازی! که یگانه‌سازی هر امر بود و نبودی همان نور احدیت کلمة الله است.

۹۳- عقل قدرت اجرائی خرد و علم و حکمت و معرفت و قوه فهمیه بشر است. و انسان فاقد تقوا فاقد اراده عملی به فهم خویشتن است یعنی فاقد عقل است. بی‌ارادگی یک فرد یا ملتی حاصل بی‌تقوایی و بولهوسی و غایت دنیاپرستی است بخصوص دنیاپرستی در لباس دین! لذا تباهی عقل عین تباهی دین است.

۹۴- منکر خداوند خواه‌ناخواه منکر عقل خویش است و لذا تدریجاً به‌سوی پریشانی و مالیخولیا و فروپاشی زندگی می‌رود. و از اراده و اداره خویشتن ساقط می‌گردد. پس آنکه عقل و اراده‌ای ندارد خدائی هم ندارد هرچند که نماز خوان باشد. منظور از خدا، ایده خدا نیست بلکه روح و جان و حضور خدا در زندگی لحظه به لحظه انسان است. تعریف و توصیف هر کسی از وجود خداوند عین معرفی او از کمال خودش می‌باشد. کسی که جهان را موجودی بی‌اراده و فاقد عقل کل و حکمت و حقیقتی متعالی بداند خودش هم با خود و زندگیش بولهوسانه و جاهلانه تعامل می‌کند. خدای هر کسی همان نور عقلانیت اوست.

۹۵- احمق‌ترین مردمان کسانی هستند که دین را وسیله امرار معیشت و شهرت و کسب قدرت و ثروت و سلطه بر زیردستان خود می‌کنند زیرا نه دینی برای خود باقی می‌گذارند و نه لقمه‌ای از آن دنیائی که به‌دست آورده‌اند از گلویشان پائین می‌رود و منفور خلق خدا می‌شوند. آیا براستی احمق‌تر از این جماعت سراغ داری!

۹۶- از منظر حکمت امامیه، دین راه و روش رسیدن به روح عقل کل الهی در خویشتن است که همان روح‌العقل محمدی است که کامل‌ترین روحی است که بر سلسله انبیای الهی نازل شده و نبوت را ختم کرده است. و ما سلسله مراتب نزول و عروج این روح را در آخرین اثرمان یعنی «نزول و عروج روح در خلق جدید آخرالزمان» تبیین کرده‌ایم و بدین طریق ام‌الکتاب مجموع آثارمان پدید آمده است که هر انسان حق‌جوئی با مطالعه این کتاب از هر کتاب و استاد و علمی بی‌نیاز می‌شود.

۹۷- به این دلیل خروجی حوزه‌های علمیه ما نه دین است و نه ایمان و علم و عرفان! زیرا روح حاکم بر عقلانیت آن در فقه و فلسفه و اخلاق و کلام و اصول تماماً منطق قیاس ارسطویی است که در نظر قرآن و ائمه شیعه، منطق ابلیس است. پس بیهوده نیست که محصولات تاریخی این حوزه‌ها جز ظلمت و نفاق و واژگونسالاری و دجالیت نبوده است که جمهوری اسلامی ایران حجت آشکاری بر این واقعیت می‌باشد.

۹۸- انسان به این دلیل اشرف مخلوقات عالم و برگزیده خداوند و خلیفه او در جهان است که دارای این رسالت است که بفهمد! بفهمد که خود کیست و از کجا آمده و در کجاست و به کجا می‌رود و برای چه آفریده شده است و چکاره است. آیا براستی چند درصد از آدمیان این رسالت را یافته و در آن تلاش می‌کنند و به‌خاطر آن زندگی می‌کنند. خداوند فقط اهالی فهم و عقل را انسان می‌نامد و مابقی را حیوانات و بلکه پست‌تر از حیوان معرفی می‌کند.

۹۹- بنده همه عمرم و همه هم و غم خود و همه آثارم را به همین رسالت اختصاص داده و جز این هدف و انگیزه‌ای برای زیستن نداشته‌ام و الحمدلله که به یاری حق در این راه سربلند و پیروز بوده‌ام و در این عصر کسی را در وادی عقل و فهم و معرفت و دین پیروزمندتر از خود نیافته‌ام. براستی هر که خود را شناخت خدا را شناخت!

۱۰۰- و لذا عاقبت اینست حرف آخر من از زبان مولای من جلال‌الدین بلخی:

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند      فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بدهی      دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

و این بدان معناست که شناخت خود و خدا ارزشی بسیار برتر از عظمت و قداست زمین و آسمان‌هاست. همان‌طور که خداوند در کتابش زمین و آسمان‌ها و هر آنچه که در آنهاست را مسخر وجود انسان ساخته است. این شعر مولانا به این کلام الهی اشاره دارد.

علی اکبر خانجانی

اردیبهشت ۱۴۰۰